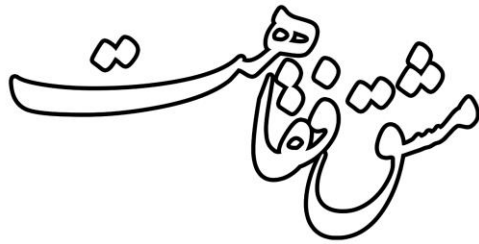


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دوفصلنامه علمی — تخصصی

سال دوم، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۳



صاحب امتیاز: مدرسه عالی حوزوی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسئول: محمدرضا فاضل کاشانی

سر دبیر: محمدعلی قاسمی

مدیر تحریریه: حامد اسدی



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

علی اسلامی فر / حامد اسدی / سیدجواد حسینی گرگانی

حامد خادم الذاکرین / احمدرضا خسروی

محمدعلی قاسمی / محمدرضا فاضل کاشانی



مدیر اجرایی: حامد خادم الذاکرین

ویراستار: مهران اسلامی

مترجمان: مجتبی شیخی (انگلیسی) / میثم حسینی (عربی)

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا: صفرعلی اخلاقی



نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، دفتر دوفصلنامه مشق فقاهت

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۹۴۹۴ - دورنگار: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۵۸۸

قیمت: ۷۰۰۰۰۰ ریال



A New Interpretation of Imam Khomeini's Theory of Legal Addresses

Hasan Pahang¹

Abstract

The theory of *legal addresses* (al-khiṭābāt al-qānūniyya), regarded by scholars of *uṣūl al-fiqh* as Imam Khomeini's (may God have mercy on him) most significant and renowned juristic innovation, has far-reaching implications in *uṣūlī*, *fiqhī*, and legal discussions. The aim of this article is to present a new reading of this theory through a comparative analysis with the theory of *complete and incomplete obligation* (al-wujūb al-tāmm wa-l-nāqis) advanced by Āqā Ḍiyā' al-Dīn al-'Irāqī (may God have mercy on him). Accordingly, although the theory of legal addresses can be examined across multiple *uṣūlī* domains, in order to provide a clear and focused comparison between the two theories, the present study confines its analysis to the domain of *tazāḥum* (conflict of obligations), employing an *ijtihād*-based analytical method. The findings of this research indicate a very high degree of correspondence between the theory of legal addresses and the theory of incomplete obligation, to the extent that it can be argued that they share an identical underlying nature.

Keywords: incomplete obligation (wujūb nāqis), tartīb (sequential obligation), tazāḥum (conflict of obligations), inḥilāl (analytical dissolution of obligation).

سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

1. Graduate of Ahl al-Bayt (Peace Be upon Them) Jurisprudential Center.
razhhsbskrjhz@gmail.com



دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال دوم، شماره چهارم (پاییز و زمستان ۱۴۰۳)
تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۰۵/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۰

تبیینی جدید از نظریه خطابات قانونی امام خمینی^{علیه السلام}

حسن پاهنگ^۱

چکیده

نظریه خطابات قانونی، به عنوان مهم ترین و مشهورترین نوآوری اصولی امام خمینی^{علیه السلام}، از سوی علمای علم اصول، قلمداد شده است و پیامدهای فراوان اصولی، فقهی و حقوقی دارد. هدف این نوشتار ارائه خوانشی نو از این نظریه بر اساس مقایسه این نظریه با نظریه وجوب تام و ناقص، ارائه شده توسط آقا ضیاء عراقی^{علیه السلام} است. بدین جهت، هرچند نظریه خطابات قانونی در موارد متعددی قابل طرح است، ولی برای ارائه تطبیقی روشن از این دو نظریه، صرفاً به بررسی این نظریه در حیطه مبحث تزاحم، با بهره گیری از روش تحلیل اجتهادی، اکتفا شده است. بر اساس یافته های پژوهش حاضر، دو نظریه خطابات قانونی و وجوب ناقص، از تطابق بسیار بالایی برخوردارند؛ به گونه ای که می توان ادعا کرد ماهیت یکسانی دارند.

کلیدواژه: وجوب ناقص، ترتب، تزاحم، انحلال

۱. دانش پژوه مرکز فقهی ائمه اطهار^{علیهم السلام}؛ razhhsbskrjhz@gmail.com

مقدمه

خداوند متعال به عنوان شارع مقدّس، احکام و دستوراتی دارد که میان عالم، جاهل، مومن و کافر مشترک هستند. شارع مقدّس این دستورات را به وسیله خطابات موجود در قرآن و سنّت، بیان کرده است. مشهور علمای علم اصول هر خطابی را به وجود خطابات کثیر بر حسب تعداد مکلفان تفسیر می کنند؛ یعنی قائلند خطاب واحد در طول زمان به تعداد همه مکلفان منحلّ می شود (سیحانی، ۱۳۹۲، ص ۷-۸).

این تفسیر بر دو گونه است. اکثر علما قائلند که خطابات به نحو قضایای حقیقی هستند که بر اساس آن حکم به افراد «محقّق الوجود» یا «مقدّر الوجود» تعلّق گرفته است. برخی نیز قائلند که خطابات به نحو قضایای خارجیّه هستند؛ یعنی خطابات شارع مربوط به مشافهان هستند و معدومان و غائبان مورد خطاب نیستند. در هر صورت لازمه این تفسیر آن است که خطابات به تعداد افراد مکلف یا به تعداد موضوعات یا به هر دو منحلّ شوند. به این نظریه، نظریه انحلال گفته می شود (گرامی، ۱۳۸۶ ش، ص ۳۸-۳۷).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

بر مبنای انحلال، اموری مترتب می شود: از جمله اینکه حکم نسبت به افراد برخوردار از شرایط عمومی تکلیف (بلوغ، علم و قدرت)، فعلی و نسبت به افرادی که فاقد این شرایط باشند، انشایی است. حکم در مورد شخصی که نسبت به مکلف به مورد ابتلا است، فعلی و در مورد شخصی که نسبت به مکلف به مورد ابتلا نیست، شأنی است. بر همین اساس در صورتی که بعضی اطراف علم اجمالی از ابتدا از مورد ابتلا نباشد، علم اجمالی نسبت به طرف مورد ابتلا منجز نخواهد بود (سیحانی، ۱۳۹۲، ص ۸-۹).

در مقابل نظریه انحلال، امام خمینی علیه السلام نظریه دیگری مطرح کرده اند که به نظریه خطابات قانونی، مشهور است. بر اساس نظریه خطابات قانونی، هر چند که مخاطبان متعدّد هستند، ولی خطاب واحد است و بدون نیاز به تعدّد خطاب، همین خطاب واحد نسبت به هر مکلفی که مصداق عنوان خطاب باشد، حجّیت دارد (همان؛ ص ۷). با توجه به اینکه قضایای محصوره، به دو قسم حقیقیه و خارجیّه تقسیم می شوند، خطابات شارع به نحو حقیقیه یا خارجیّه نیستند؛ زیرا اصلاً از نوع قضایای

محصوره نیستند، بلکه از نوع قضایای طبیعی هستند. بنابراین حکم شارع به طبیعت تعلّق می‌گیرد و متعلّق آن افراد نیست (پژوهش‌های گفتاری، ۱۳۸۶ ش، ص ۳۸).

با توجّه به پیامدهای فراوان اصولی، فقهی و حقوقی نظریه خطابات قانونی (ر.ک: راغبی و صدوقی، ۱۴۰۱ ش، ص ۱۱۹-۱۰۵؛ آهنگری و سعدی، ۱۳۹۹ ش، ص ۸۹-۱۱۰؛ زارچی‌پور، ۱۳۹۸ ش، ۱۷۳-۱۵۳؛ قدک، ۱۳۹۸ ش، ص ۱۶۴-۱۳۵؛ رفیعی و نوروزی، ۱۴۰۱ ش، ص ۱۳۰-۱۰۵؛ راغبی و صدوقی، ۱۳۹۸ ش، ص ۵۵-۳۷)، پرداختن به آن در راستای شناخت منظومه فکری ایشان از اهمّیت بالایی برخوردار است؛ زیرا این نظریه از مهم‌ترین مبانی فکری امام خمینی (ع) به حساب می‌آید؛ تا جایی که می‌توان ادّعا کرد، این نظریه یکی از مبانی اصلی نگاه اجتماعی امام خمینی (ع) به قوانین شریعت و دیدگاه‌های سیاسی به حساب می‌آید (ر.ک: راغبی و خلف‌خانی و علوی و سوقی، ۱۳۹۹ ش، ص ۳۳-۵۶؛ خلف‌خانی و راغبی، ۱۳۹۹ ش، ص ۱۱۲-۹۵؛ سلطانی و بلالی، ۱۴۰۰ ش، ص ۱۰۹-۸۳؛ حسنی، ۱۳۸۸ ش، ص ۶۲-۴۳؛ راغبی و صدوقی، ۱۳۹۸ ش، ص ۲۵-۵؛ لک‌زایی و جلالی اصل، ۱۳۹۸ ش، ص ۱۳۴-۱۱۵).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

نسبت به نظریه انحلال، اشکالاتی وارد شده است و به نظر می‌رسد انگیزه امام خمینی (ع) از طرح نظریه خطابات قانونی، دفع این اشکالات بوده است (پژوهش‌های گفتاری، ص ۴۳ و ۱۸۶). با این وجود، بر اساس خوانش مشهور از نظریه خطابات قانونی، بر این نظریه نیز اشکالاتی وارد شده است (ر.ک: فاضل لنکرانی، ۱۳۹۹ ش، ص ۱۶۸-۱۰۳؛ فرهادیان، ۱۳۹۵ ش، ص ۱۶۸-۱۵۷؛ نورمفیدی، ۱۳۹۳ ش، ص ۱۴۳-۱۰۷؛ خمینی، ۱۴۰۰ ش، ص ۲۳۹-۳۱۴)، ولی بر اساس خوانش نوین ارائه‌شده در پژوهش حاضر، این اشکالات وارد نیستند.

در این پژوهش با روش نظری و تحلیل اجتهادی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی، دو نظریه خطابات قانونی و وجوب ناقص که توسط آقا ضیاء (ع) ارائه شده است، تطبیق داده شده‌اند. هرچند برخی نظریه خطابات قانونیه امام خمینی (ع) را در مقابل نظریه آقا ضیاء (ع) دانسته‌اند (پژوهش‌های گفتاری، ۱۳۸۶ ش، ص ۳۸)، ولی مدّعی پژوهش حاضر این است که این دو نظریه از میزان تطابق بسیار بالایی برخوردارند؛ به‌گونه‌ای که می‌توان ادّعا کرد که ماهیت یکسانی دارند.

بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که میزان تطابق نظریه خطاب قانونی با نظریه وجوب ناقص، ارائه شده توسط آقا ضیاء عراقی^۱ تا چه حدی است؟ بدین منظور، هرچند نظریه خطابات قانونی در موارد متعددی قابل طرح است، ولی برای ارائه تطبیق روشن از این دو نظریه ی، صرفاً به بررسی این نظریه در حیطه مبحث تراحم، اکتفا شده است.

بدین منظور، در ابتدا مفاهیم تراحم، تعارض و ترتب تبیین شده اند. در ادامه نظریه وجوب ناقص و تامة و نظریه خطاب قانونی بر اساس خوانش آیت الله قائینی ارائه و با یکدیگر تطبیق داده شده است. بر اساس یافته های پژوهش حاضر، دو نظریه خطابات قانونی و وجوب ناقص، از تطابق بسیار بالایی برخوردارند، به گونه ای که می توان گفت در واقع یکی هستند.

در آثار فراوانی به بررسی نظریه خطابات قانونی پرداخته شده است. از جمله آثاری که افقی نزدیک تر با نوشتار حاضر دارند، می توان به مقاله حمید درایتی و بلال شاکری تحت عنوان «نظریه خطابات قانونی؛ افقی تازه در تحلیل ماهیت حکم شرعی» که در نشریه فقه و اصول دانشگاه فردوسی مشهد به چاپ رسیده است و مقاله «کنکاش در اثربخشی دو نظریه قضایای شرطیه و خطابات قانونیه بر پذیرش انحلال»، چاپ شده در پژوهش نامه اصول فقه اسلامی اشاره کرد (درایتی و شاکری، تابستان ۱۳۹۸، ص ۲۴-۹؛ سلیمانی امیری و محمدی، بهار ۱۴۰۱ ش، ص ۷۸-۴۳). ارائه خوانشی جدید از نظریه خطابات قانونی بر اساس بررسی تطبیقی این نظریه با نظریه وجوب ناقص در هیچ یک از پژوهش های صورت گرفته یافت نشد.



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۱. مفهوم تراحم و تعارض

دو اصطلاح تراحم و تعارض توسط علمای متأخر علم اصول مطرح شده است و اثری از آن در میان علمای متقدم یافت نمی شود. این دو اصطلاح در مقابل یکدیگر قرار دارند (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۰). هرچند در مورد تراحم، سه اصطلاح تراحم ملاکی، تراحم امثالی و تراحم در مرحله حفظ مطرح شده است (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۰۳)، ولی آنچه مشهور است و به این پژوهش مربوط می شود، تراحم امثالی است، بنابراین در پژوهش حاضر مراد از تراحم، تراحم امثالی است.

چه در تعارض و چه در تراحم، امکان اجتماع دو حکم وجود ندارد. تعارض به اعتبار تنافی مدلول دو دلیل در مقام جعل و تشریع و تراحم تنافی دو حکم در مقام امثال است، بنابراین عدم امکان اجتماع دو حکم در تعارض، مربوط به مرحله جعل و تشریع است؛ یعنی امکان تشریع دو حکم متعارض در مقام ثبوت وجود ندارد؛ زیرا چنین تشریعی مستلزم اجتماع ضدّین یا نقیضین در نفس الامر خواهد بود (نائینی، ۱۳۷۶ ش، ج ۴، ص ۷۰۵-۷۰۴). به عبارت دیگر تعارض به معنای تعلّق اراده قانون گذار حکیم به دو حکم متضاد یا متناقض و جعل دو حکم متضاد یا متناقض است. با توجّه به محال بودن چنین امری، کذب یکی از دو دلیل و عدم صدورش در مقام تشریع مسلم خواهد بود (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۱).

اما در تراحم، دو خطاب، صرفاً نسبت به مرحله امثال، با یکدیگر تمانع دارند؛ یعنی متعلّق دو خطاب، هیچ گونه تنافی ذاتی و از ناحیه جعل ندارند. ولی به جهت این که دو تکلیف در زمان واحد واقع شده‌اند، قدرت امثال هر دو در زمان واحد وجود ندارد؛ زیرا عقل حکم می‌کند هر خطابی مشروط بدان است که مکلف، قدرت اتیان متعلّق آن را داشته باشد، ولی در صورت فعلیت دو تکلیف در زمان واحد، مکلف تنها نسبت به اتیان یکی از آن دو قدرت دارد؛ زیرا اگر قدرت خود را صرف اتیان یکی از آن دو کند، نسبت به اتیان متعلّق خطاب دیگر قدرت نخواهد داشت و موضوع خطاب دیگر به صورت قهری منتفی خواهد شد (فرهادیان، ۱۳۹۵ ش، ص ۲۲۲-۲۲۱؛ نائینی، ۱۳۷۶ ش، ج ۴، ص ۷۰۵-۷۰۴).

بنابراین تراحم، ناشی از ضیق قدرت نسبت به انجام هر دو تکلیف است. با توجّه به این که قدرت شرط تحریک و امر است ولی شرط محبوب یا مبغوض بودن نیست، در تراحم، مبادی حکم - که عبارت‌اند از حب و بغض - فعلیت خواهند داشت. البته در صورتی که قدرت در خود ملاک و غرض دخیل نباشد (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۰۳).

۱-۲. ترتّب

اگر دو واجب که یکی از آن دو عبادی است، با یکدیگر تراحم کنند و واجب عبادی در نظر شارع، مهمّ و دیگری اهمّ باشد. در این صورت مسلماً امر اهمّ، فعلی و



منجز خواهد بود (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۱۹؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۳۳۸؛ مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۳۶۵-۳۶۴ و ۳۷۲-۳۷۱). در چنین مواردی، بسیاری از مکلفان فعل مهمّ عبادی را بر فعل اهمّ مقدم می‌کنند. اگر امر به شیء اقتضاء نهی از ضد آن را داشته باشد و نهی از عبادت مقتضی فساد آن باشد یا صحتّ عبادت بر وجود امر نسبت به آن متوقف باشد، این گونه اعمال مکلفان، باطل خواهد بود و استحقاق ثوابی نخواهد داشت. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا راهی برای تصحیح امر مهمّ عبادی، با وجود امر به اهمّ وجود دارد؟ (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۳۷۱). نظریه ترتّب یکی از راه حلّ‌های ارائه شده برای این مسئله است (سبحانی، ۱۳۸۸ ش، ج ۱، ص ۱۳۵؛ همو، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۴).

منشا اشکال در امر به ضدّین، تراحم موجود بین اهمّ و مهمّ است و تراحم فقط در صورتی شکل می‌گیرد که هر دو امر به صورت مطلق و در عرض واحد باشند، ولی اگر دو امر در طول یکدیگر باشند بدین صورت که امر به اهمّ، مطلق و امر به مهمّ مشروط به اراده عصیان اهمّ باشد، تراحمی وجود نخواهد داشت (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴۴۲-۴۴۱). بر این اساس، راه حلّ نظریه ترتّب آن است که خطاب مهمّ به عصیان دلیل اهمّ مقید شود، یعنی هر چند تراحم در مرحله امتثال رخ می‌دهد، ولی علاج تراحم، با تصرّف در مقام تشریع و مقید کردن دلیل مهمّ محقق می‌شود (فرهادیان، ۱۳۹۵ ش، ص ۲۳۰).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۲. نظریه وجوب ناقص و وجوب تامّ

چنان‌که بیان شد، بسیاری از علمای علم اصول، برای دفع محذور طلب ضدّین در صورت تراحم، به ترتّب و دو امر در طول یکدیگر قائل شده‌اند. محقق عراقی^۱، راه حلّ دیگری برای این مطلب ارائه داده‌اند و معتقدند این راه حلّ، اثباتاً بر ترتّب مقدم است.

طبق بیان ایشان، حقیقت وجوب، لزوم سدّ ابواب عدم متعلّق وجوب است؛ یعنی معنای واجب بودن یک شیء آن است که ابواب عدم آن شیء باید منسدّ شود. اگر شارع برای وجوب یا واجب، قیدی لحاظ نکرده باشد، وجوب مطلق خواهد بود. وجوب مطلق دو قسم دارد. قسم اوّل، وجوب مطلق تامّ و قسم دوّم، وجوب مطلق

ناقص است. معنای ناقص بودن وجوب یک شیء این است که در فرض تراحم آن با وجوب شیئی دیگر، در صورتی که مکلف شیء دیگر را اتیان کند، آن شیء وجوبی نخواهد داشت (قائینی نجفی، ۱۴۰۱، جلسه ۲۳، ۲۴ و ۲۵).

مرحله اول بیان ایشان مربوط به تراحم دو واجب متساوی است. حکم دو واجب متراحم متساوی قطعا تخییر است، زیرا مکلف از قدرت امثال هر دو تکلیف برخوردار نیست. ایشان برای تبیین معنای تخییر، دو وجوب ناقص را در عرض یکدیگر تصویر کرده‌اند. مرحله دوم، مربوط به موارد اهم و مهم است. در این مرحله ایشان وجوب اهم را به صورت وجوب تام و وجوب مهم را به صورت وجوب ناقص تصویر کرده‌اند (همان، جلسه ۲۵).

۲-۱. تفاوت وجوب تام و وجوب ناقص

تفاوت وجوب تام و ناقص در محدود بودن یا نبودن سد ابواب عدم متعلق وجوب است. عملی که واجب است شکل‌های مختلفی از عدم دارد؛ مثلاً اگر واجب نماز باشد، راه رفتن، خوابیدن، غذا خوردن، اشتغال به ازاله نجاست از مسجد و ... از انحاء و ابواب عدم نماز محسوب می‌شوند. اگر وجوب در مقام سد تمام ابواب عدم باشد، تام است. اما اگر در مقام سد تمام ابواب عدم نباشد، ناقص خواهد بود، بنابراین در وجوب ناقص، تکلیف، نسبت به سد ابواب عدم متعلق، محدود است. اما در وجوب تام، شارع، سد تمامی ابواب عدم متعلق تکلیف را خواسته است (همان، جلسه ۲۱ و ۲۲).

شماره ۴
سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۲-۲. راه حل تراحم بر اساس نظریه وجوب تام و ناقص

راه حل محقق عراقی رحمته الله برای رفع تنافی باب تراحم، مبتنی بر بیان وجوب تام و ناقص است. ایشان قائلند اگر چه امر به مهم، ظهور در تام بودن دارد، راه حل دفع تنافی، رفع ید از این ظهور است. زیرا آن چه نامعقول است و دعوت به جمع بین ضدین به حساب می‌آید، تام بودن وجوب هر دو ضد است. ولی یک وجوب ناقص در عرض یک وجوب تام یا دو وجوب ناقص در عرض یکدیگر منافاتی با یکدیگر ندارند (همان، جلسه ۲۲، ۱۴۰۱/۷/۲۵). بنابراین، اهم، وجوب تام و مهم، وجوب ناقص دارد؛

مثلاً در تراحم وجوب ازاله نجاست از مسجد با وجوب نماز، امر به ازاله که اهم است، وجوب تام دارد؛ یعنی شارع، سد ابواب عدم آن را به صورت نامحدود طلب کرده و تمام اضداد آن را ممنوع کرده است. بر این اساس مکلف در هر صورت باید ازاله را انجام دهد، هر چند موجب ترک نماز شود (همان).

اما نماز که مهم است وجوب ناقص دارد. به این معنا که شارع سد ابواب عدم آن را به صورت ناقص طلب کرده است؛ یعنی مکلف در صورتی ملزم به سد باب عدم نماز است که آن باب، ازاله نباشد، بنابراین اگر مکلف به جهت این که مشغول ازاله شده است، نماز را ترک کند عصیان نکرده است؛ زیرا شارع او را به سد باب عدم نماز از ناحیه اشتغال به ازاله مامور نکرده است (همان).

بنابراین در عین اینکه هر دو امر به اهم و امر به مهم فعلی هستند و در عرض یکدیگر قرار دارند، ولی از آنجا که وجوب اهم، تام و وجوب مهم، ناقص است، بین آنها تراحمی وجود ندارد (همان، جلسه ۲۳ و ۲۶) باید دقت کرد، هر چند وجوب اهم که تام است، مکلف را به افنای همه مزاحمات متعلقش دعوت می‌کند، ولی در فرضی که مکلف قصد انجام متعلق اهم را ندارد، بین اهم و آن حصه از مهم که مقارن با عدم قصد ازاله است، تراحمی وجود ندارد؛ زیرا تراحم فقط در صورتی وجود دارد که مقتضی اهم (قصد انجام متعلق اهم) وجود داشته باشد (همان). حال که نماز، به جهت عدم قصد ازاله، با ازاله مزاحم نیست، امر به ازاله، به افنای نماز دعوت نمی‌کند و اصلاً بین امر به ازاله و امر به سد ابواب عدم نماز تنافی وجود ندارد (همان). بنابراین ترک نماز فقط در صورتی عصیان محسوب نمی‌شود که به جهت اشتغال به ازاله باشد، پس در فرض مزبور که امر به ازاله، مکلف را به افنای نماز دعوت نمی‌کند، مکلف باید سایر ابواب عدم نماز را سد کند، یعنی نماز را اتیان کند (همان، جلسه ۲۱ و ۲۲).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۲-۳. تفاوت وجوب ناقص با وجوب مشروط

وجوب ناقص با وجوب مشروط متفاوت است. وجوب در صورتی مشروط خواهد بود که شارع، عدم ضد را به عنوان قید وجوب لحاظ کند و وجوب را به صورت مقید به آن انشا کند، ولی در وجوب ناقص که در موارد تراحم مطرح می‌شود، چنین قیدی

توسط شارع اخذ نشده است و امر شارع، مقید به عدم ضد آن نیست، بلکه خود امر به شیء قصور دارد. معنای قصور امر وجوب ناقص این است که شارع، در فرض تراحم، به سد باب عدم متعلق آن، امر نکرده است. همچنان که وجوب مشروط نیست، مامور به نیز مقید نیست؛ یعنی نه وجوب مقید است و نه واجب؛ در عین حال، امر نیز وجود ندارد (همان، جلسه ۲۱ و ۲۲ و ۲۳).

چنان که بیان شد امر به اهم تنها به مقداری که مهم با انجام متعلقش مزاحم است به افنای مهم دعوت می کند و مزاحمت تنها در صورتی محقق است که مکلف قصد داشته باشد متعلق اهم را اتیان کند. بنابراین در صورت فقدان داعی و عزم مکلف بر انجام اهم، از آنجا که تراحمی وجود ندارد، امر به اهم به افنای مهم دعوت نمی کند (همان، جلسه ۲۳). اما در وجوب یا واجب مشروط، طلب مشروط، به افنای حصه فاقد شرط نیز دعوت می کند؛ مثلاً مفاد امر به نماز مشروط به طهارت این است که شارع حتی در صورتی که مکلف قصد نداشته باشد نماز با طهارت بخواند، نماز بدون طهارت را نمی خواهد. بنابراین در هر صورت، امر به نماز مقید به طهارت، به افناء نماز فاقد طهارت دعوت می کند (همان، جلسه ۲۳).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۴-۲. تقدم بیان وجوب ناقص و تأم بر ترتب

راه حل ترتب مشروط کردن است و مشروط کردن وجوب یا واجب باید بر اساس تقیید مقتضی و ملاک باشد، ولی در صورت تراحم، ملاک هر دو تکلیف مطلق است و قیدی ندارد؛ زیرا در صورت مقید بودن ملاک، در خطاب شارع، صحت نماز، به عدم نجاست مسجد مشروط می گردید. با مقید نبودن ملاک، تقیید وجوب یا واجب موجبی نخواهد داشت، اما راه حل وجوب ناقص و تأم، دو امر در عرض یکدیگر را تصویر می کند، بنابراین بر ترتب مقدم است؛ زیرا با معقول و قابل تصویر بودن وجود دو مقتضی و ملاک فعلی در عرض یکدیگر، طولی کردن امر آنها به واسطه تقیید، وجهی ندارد (همان، جلسه ۲۲).

به عبارت دیگر، راه حل وجوب تأم و ناقص از قبیل تخصص و راه حل ترتب از قبیل تخصیص است و تخصص بر تخصیص مقدم است (ر.ک: خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۳۹۱؛ منافی و دیگران، ۱۳۹۸ ش، ص ۸۹-۱۱۸). بر اساس ترتب، به رغم مطلق بودن

مقتضی و ملاک وجوب، وجوب مهمّ مشروط می‌شود، اما وجوب ناقص در فرض تراحم، فاقد مقتضی است و خودش قصور دارد؛ یعنی شارع در فرض تراحم، به سدّ باب عدم متعلّق آن امر نکرده است (قائمی نجفی، ۱۴۰۱، جلسه ۲۳؛ ر.ک: عراقی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۷۳-۳۶۵).

۳. خطابات قانونی

چنان‌که بیان شد، نظریه ترتّب، یکی از راه‌حلّ‌های مسئله تراحم است. بر اساس ترتّب، از آنجا که اطلاق هر یک از دو دلیل با دلیل دیگر تراحم می‌کند، هر کدام از دو دلیل مهمّ و اهمّ به عصیان دیگری مقید می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۹، ش، ص ۴۲)؛ یعنی دو تکلیف در طول یکدیگر تصویر می‌شوند. آخوند خراسانی^۱ ضمن ردّ نظریه ترتّب، قائل است که اساساً عبادت نیاز به امر فعلی ندارد و صرف وجود ملاک و محبوبیت برای صحتّ آن کافی است، بنابراین راه‌حلّ ایشان در فرض تراحم، سقوط فعلیت امر به مهمّ است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ق، ص ۱۳۷-۱۳۴ و ۳۵۱). در این میان نظریه خطابات قانونیه توانسته است فعلیت دو تکلیف متراحم در عرض یکدیگر را تصویر کند (امام خمینی^۲، ۱۴۱۵، ق، ج ۲، ص ۲۳؛ نورمفیدی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۵).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

امام خمینی^۳ طی هفت مقدمه، نظریه خطابات قانونی را تبیین کرده‌اند:

مقدمه اول: هرچند در خارج، خصوصیات فردی با طبیعت متحدند، ولی این خصوصیات متعلّق امر نیستند و آنچه امر بدان تعلّق می‌گیرد، طبیعت و ماهیت است (امام خمینی^۴، ۱۴۱۵، ق، ج ۲، ص ۲۳)، بنابراین هرچند تشخصات از لوازم وجود هستند، ولی داخل در متعلّق امر نیستند. از آنجا که مقارنت امر به اهمّ با امثال یا عصیان اهمّ، از مشخصات مهمّ به حساب می‌آید و خارج از ماهیت آن است، بنابراین امثال یا عصیان اهمّ در متعلّق امر به مهمّ اخذ نشده است (قائمی نجفی، ۱۴۰۱، جلسه ۲۵).

مقدمه دوم: اطلاق با عموم تفاوت دارد. در اطلاق، حکم به نفس ماهیت یا موضوع تعلّق می‌گیرد؛ بدون اینکه مشخصات فردی موضوعیت داشته باشند، بنابراین، متعلّق حکم، افراد و مشخصات نیستند؛ زیرا ممکن نیست که طبیعت مرآت افراد و خصوصیات باشد. اما در عموم، حکم به افراد تعلّق می‌گیرد و از افراد

با عناوینی چون «کل» و «جمع» حکایت می‌شود؛ زیرا ادات عموم برای استغراق افراد مدخولشان وضع شده‌اند (امام خمینی علیه السلام، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۲۳). بنابراین در صورتی که امر به عموم تعلّق گرفته باشد، خصوصیات و تشخصات نیز متعلّق امر هستند؛ زیرا معنای عموم، شمول نسبت به همه افراد در متعلّق امر است و افراد همان خصوصیات و تشخصات هستند (قائمی نجفی، ۱۴۰۱، جلسه ۲۵).

بر این اساس، به عنوان نمونه، عاصی بودن یا نبودن مکلف، نسبت به خطاب ازالة (ازل النجاسه عن المسجد) که اهمّ است، یکی از تشخصات امر به نماز (صلّ) به حساب می‌آید، ولی این تشخص داخل در مأمور به امر به نماز که مهمّ است، نیست؛ زیرا امر به طبیعت نماز تعلّق گرفته و این تشخص بسان سایر تشخصات داخل در طبیعت مهمّ نیست. بنابراین این تشخص شرط مأمور به یا شرط تکلیف محسوب نمی‌شود؛ نه ماخوذ در طلب و نه ماخوذ در مطلوب است (همان).

مقدمه سوّم: در ادله احکام، فرض تراحم توسط شارع لحاظ نشده است. همچنان که شارع حالات مکلف مانند علم و جهل، قدرت و عجز و اضطرار را در متعلّق اوامر لحاظ نکرده، مقایسه موضوع تکلیف با موضوعات دیگر که در مواردی همچون تراحم مطرح می‌شود را نیز لحاظ نکرده است؛ مثلاً همچنان که امر به صلاه ناظر بر این که مکلف قدرت دارد یا ندارد نیست، ناظر بر این که با ازالة تراحم پیدا می‌کند یا نمی‌کند نیز نمی‌باشد (همان؛ امام خمینی علیه السلام، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۲۴-۲۳). بنابراین موارد تراحم در ادله لحاظ نشده و ادله متعرض آن نیست؛ زیرا در مقام جعل، حکم به موضوعش تعلّق می‌گیرد و حالت تراحم در مرتبه بعد از آن قرار دارد و به مقام جعل حکم مربوط نیست (امام خمینی علیه السلام، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۲۴-۲۳).

مراد از عدم لحاظ، مطلق بودن کلام و عدم لحاظ قید است، یعنی اموری چون قدرت و عدم تراحم، در موضوع و متعلّق حکم و خطاب به عنوان قید، دخیل نیستند. بنابراین، خطاب مشروط به قدرت نیست و شامل غیر قادر نیز می‌شود. بدین معنا که قدرت در خطاب و متعلّق خطاب به عنوان قید اخذ نشده است و وجوب و واجب قیدی ندارند. به عنوان نمونه، بر فرض محال، اگر غیر قادر بر نماز بتواند نماز بخواند، باید نماز بخواند، زیرا از آنجا که ملاک نماز، مقید به قدرت نیست، یعنی



آن چه در غرض مولا دخیل است، طبیعت صلاه است و توانایی یا عدم توانایی مکلف تفاوتی ایجاد نمی‌کند، خطاب آن نیز مقید به قدرت نیست؛ بلکه غیر مشروط و قانونی است و اختصاص به شخص قادر ندارد و شامل شخص عاجز نیز می‌گردد (قائینی نجفی، ۱۴۰۱، جلسه ۲۵).

بنابراین عدم لحاظ، به معنای مهمل بودن کلام نیست، بلکه مراد این است که حکم حاکم در مقام ثبوت و هنگام صدور، به حالاتی چون مزاحمت که بعد از جعل حکم، بر مکلف و تکلیف عارض می‌شوند، ناظر نیست، زیرا حاکم در مقام صدور حکم، تنها موضوع حکم و هر آن چه در آن دخیل است در نظر می‌گیرد و این حالات در موضوع حکم دخیل نیستند (سبحانی، ۱۳۹۲، ص ۱۴-۱۳).

پس منظور ایشان از قانونی بودن خطاب این است که در خطاب، وجوب و واجب قیدی ندارند؛ قدرت نه قید موضوع حکم (مکلف) و نه قید متعلق حکم (نماز) است. مثلاً این گونه نیست که در خطاب (صلّ)، موضوع، «البالغ القادر» و متعلق حکم، «صلاة مع عدم المزاحمة» باشد، بنابراین خواسته مولا هیچ قیدی ندارد و شامل مکلفی که قدرت ندارد نیز می‌شود، هرچند چنین مکلفی معذور است (قائینی نجفی، ۱۴۰۱، جلسه ۲۵).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

مقدمه چهارم: احکام شرعی به دو قسم انشایی و فعلی تقسیم می‌شود. انشایی و فعلی بودن به دو نحو قابل تصویر است. بر اساس تصویر اول، منظور از احکام فعلی، احکامی هستند که قیود و مخصّصاتشان تکمیل شده و هنگام اجرای آنها فرا رسیده است. در این تصویر، احکام انشایی خود بر دو قسم‌اند. قسم اول، احکامی هستند که انشا شده‌اند ولی به جهت این که هنوز مقیدات و مخصّصات آنها وارد نشده است، در مقام اجرا از کلیت برخوردارند و قسم دوم، احکامی هستند که زمان اجراء آنها فرا نرسیده است و موکول به زمان ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام می‌باشند؛ مثلاً عموم «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» (مانده: ۱) انشایی است ولی دائره‌ای که بعد از ورود مخصّصات آن در کتاب و سنت باقی می‌ماند، فعلی است (امام خمینی علیه السلام، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۲۵-۲۴). انشایی و فعلی بودن به این معنا صحیح است.

بر اساس تصویر دوم، حکم نسبت به شخص جاهل و غافل و ساهی و عاجز،

شأنی و نسبت به شخص عالم و غیر غافل و غیر ساهی و قادر، فعلی خوانده می‌شود. بر مبنای قانونی بودن خطاب، این تقسیم‌بندی غیر معقول است (همان، ص ۲۵). شأنیت و فعلیت به این معنا، از مراتب حکم محسوب نمی‌شود؛ زیرا چنان‌که بیان شد، براساس نظریه خطابات قانونی، وجوب و واجب قیدی ندارند و حکم در مورد همه این افراد فعلی است (قائینی نجفی، ۱۴۰۱، جلسه ۲۵).

مقدمه پنجم: مشهور علماء به انحلال تکالیف قائلند، یعنی هر یک از خطابات شارع، در حقیقت مجموعه‌ای از احکام جزئی نسبت به هر کدام از مکلفان است و به عدد افراد مکلفان منحل می‌شود. امام خمینی (ره) با این نظر مخالفند و قائلند شارع تنها یک حکم و قانون دارد و این قانون نسبت به برخی از مکلفان منجز است و نسبت به برخی دیگر منجز نیست. این اختلاف ثمراتی دارد که در ادامه به دو مورد از آنها اشاره می‌شود (همان).

ثمره اول: در صورت خروج برخی اطراف علم اجمالی از محل ابتلاء، بر مبنای انحلال خطاب، علم اجمالی منجز نخواهد بود، ولی بر مبنای قانونی بودن خطاب، همچنان منجز است. بر اساس انحلال، ثبوت تکلیف نسبت به طرف خارج از محل ابتلاء، مستهجن و نسبت به طرف محل ابتلاء، مشکوک و مجرای برائت است. بنابراین مکلف نسبت به طرف محل ابتلاء، ملزم به رعایت احتیاط نیست و این به معنای عدم منجزیت علم اجمالی در چنین مواردی است (همان).

اما بر اساس قانونی بودن خطاب، ثبوت خطاب نسبت به طرف خارج از محل ابتلاء محذوری ندارد؛ زیرا چنین خطابی آنگاه مستهجن خواهد بود که خطاب خاص باشد، ولی بر مبنای قانونی بودن خطاب، تکلیف شارع به طبیعت تعلق گرفته است؛ چه مقدور باشد و چه نباشد؛ چه محل ابتلا باشد و چه نباشد. بنابراین در جایی که برخی از اطراف، از محل ابتلا خارج باشند نیز، خطاب وجود خواهد داشت، بنابراین علم اجمالی نسبت به خطاب منحل نگردیده، از بین نمی‌رود. در این صورت از آنجا که نسبت به طرف خارج از محل ابتلا قدرتی وجود ندارد معذوریت وجود خواهد داشت، ولی نسبت به طرف دیگر، عذری وجود نخواهد داشت و علم اجمالی منجز است (همان).



ثمره دوم: بر مبنای انحلال خطاب، مکلف بودن عاصیان و کفار موجب نخواهد بود ولی بر مبنای قانونی بودن خطاب، قابل توجیه است. با توجه به این که امکان انبعاث نسبت به غافل و ناسی و نائم وجود ندارد، خطاب به این افراد لغو است. بنابراین چنین افرادی مکلف نیستند. لازمه این سخن آن است که عاصیان و کفار نیز نباید مکلف باشند؛ زیرا، مناط لزوم لغویت در مورد کفار و عاصیان نیز معهود دارد؛ از آنجا که خطاب به داعی بعث و زجر و امتثال است، خطاب نسبت به کسی که مولا می‌داند به خطاب اعتنایی نمی‌کند و منبعث و منجز نمی‌شود و در هر صورت عاصی است لغو خواهد بود، بنابراین باید پذیرفت که شارع نسبت به کفار و عاصیان، خطاب خاص جعل نکرده است. حال با توجه به این که خطاب منحل، در حکم خطاب خاص است؛ یعنی گویا به تعداد مکلفان خطاب جزئی وجود دارد و هر مکلفی خطاب مخصوص به خود را دارد، بر اساس مبنای انحلال، باید گفت که کفار و عاصیان مکلف نیستند تا محذور لغویت لازم نیاید، ولی مشهور قائلند کفار و عاصیان مکلف به فروع هستند، بنابراین با پذیرش مبنای انحلال، نظر مشهور قابل توجیه نخواهد بود (همان، جلسه ۲۵ و ۲۶؛ امام خمینی رحمته الله، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۲۶-۲۷).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

در حالی که بر اساس قانونی بودن خطاب، محذوری لازم نمی‌آید. خطاب قانونی، خطابی کلی است که متوجه عناوینی کلی چون «ناس» و «مومنین» است و این گونه نیست که به تعداد مکلفان خطاب وجود داشته باشد و هر مکلفی متوجه خطابی خاص خود باشد، بلکه تنها یک خطاب عمومی وجود دارد که مخاطب آن عموم مکلفان است. حال که چنین است، برای دفع محذور لغویت و استهجان، لازم نیست امکان انبعاث تک تک افراد وجود داشته باشد. بلکه همین که امکان انبعاث نسبت به برخی از افراد وجود داشته باشد، لغویتی در کار نخواهد بود. بنابراین، با نظر مشهور در مورد مکلف بودن کفار و عاصیان تنافی نخواهد داشت؛ زیرا لازم نیست نسبت به کفار و عاصیان نیز امکان انبعاث وجود داشته باشد (امام خمینی رحمته الله، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۲۶-۲۷).

مقدمه ششم: عدم پذیرش خطابات قانونی دو تالی فاسد دارد:

تالی فاسد اول: فقها در موارد شک در قدرت به احتیاط حکم می‌کنند. این حکم تنها با قانونی بودن خطاب سازگار است و با انحلال و شخصی بودن خطاب سازگار

نیست، بنابر شخصی بودن خطاب، موضوع تکلیف شخص قادر است، زیرا بر این مبنا، به تعداد مکلفان خطاب وجود خواهد داشت و اگر شخص غیر قادر نیز مکلف باشد، از آنجا که امکان انبعاث نسبت به غیر قادر وجود ندارد، خطابات جزئی مربوط به این افراد لغو خواهد بود. در این صورت شک در قدرت، شک در موضوع تکلیف خواهد بود و شک در موضوع تکلیف، شک در تکلیف است که مجرای براءت است، ولی در صورت پذیرش نظریه خطابات قانونی، تکالیف به قدرت مقید نبوده، برای عاجز نیز ثابت هستند. بر این اساس، صورت شک نسبت به قدرت، مجرای احتیاط می‌باشد. بنابراین نتیجه عدم پذیرش نظریه خطابات قانونی، اجرای براءت است و چنین حکمی با حکم مشهور به احتیاط، در موارد شک در قدرت، ناسازگار خواهد بود (قائینی نجفی، ۱۴۰۱، جلسه ۲۶).

تالی فاسد دوم: فقها قائلند تعجیز نفس جایز نیست (امام خمینی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۲۹؛ شیرازی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۸۴؛ خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۶، ص ۱۰۳-۱۰۲؛ ج ۱۴، ص ۱۲۶-۱۲۵). این حکم تنها با قانونی بودن خطاب سازگار است، ولی بر مبنای انحلال و شخصی بودن خطاب، تعجیز نفس جایز خواهد بود. از سویی، چنان‌که بیان شد، بر مبنای شخصی بودن خطاب، خطابی متوجه شخص عاجز نیست و قدرت جزء موضوع است. از سویی دیگر، با توجه به این که هیچ‌یک از ادله تکالیف از حیث تحفظ و بقای بر موضوع، ناظر به موضوع خودش نیست؛ یعنی نسبت به حفظ و ابقای موضوع تکلیفی وجود ندارد، انعدام موضوع توسط مکلف جایز خواهد بود. جواز انعدام موضوع به معنای جواز انعدام جزء موضوع؛ یعنی انعدام قدرت و تعجیز نفس است، ولی بر مبنای قانونی بودن خطاب، قدرت جزء موضوع نیست تا انعدام آن جایز باشد (همان).

مقدمه هفتم: بر فرض که قدرت شرط تکلیف بوده و خطاب، مشروط به قدرت باشد، آنچه مهم است قدرت بر انجام متعلق تکلیف است. در موارد تراحم، قدرت بر انجام متعلق دو تکلیف وجود دارد و مکلف عاجز نیست؛ زیرا مکلف نسبت به انجام هر یک از متعلق دو خطاب به صورت جداگانه قدرت دارد. عدم قدرت نسبت به جمع متعلق دو تکلیف نیز مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا عنوان جمع، امر ندارد و مطلوب نیست (همان، جلسه ۲۷).



۴. تطبیق خطابات قانونی بر وجوب ناقص

مقایسه دو نظریه خطابات قانونی و وجوب ناقص بیان گر آن است که این دو نظریه بر یکدیگر منطبق هستند و صرفاً با تعبیر مختلفی بیان گردیده اند. در ادامه، به نقاط کلیدی این دو نظریه اشاره گردیده، چگونگی انطباق خطابات قانونی بر وجوب ناقص در این نقاط، مورد بررسی قرار گرفته است.

۴-۱. مشروط نبودن خطاب

امام خمینی علیه السلام قائلند خطابات شارع قانونی هستند؛ یعنی خواسته مولا هیچ قیدی ندارد. خطاب عام و فعلی است، اما به وصف قانونیت فعلی است؛ یعنی حالات مکلف همچون قدرت و عجز در متعلق اوامر و نواهی لحاظ نشده است (امام خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۶). در هر صورت امام خمینی علیه السلام و محقق عراقی علیه السلام قائلند خطاب، مشروط و مقید نیست و از این جهت یکسان به نظر می رسند (امام خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۶-۲۸؛ عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۶۸). بر این اساس، راه حل امام خمینی علیه السلام و محقق عراقی علیه السلام نسبت به موارد تراحم، در برابر راه حل نظریه ترتب قرار می گیرد؛ زیرا راه حل نظریه ترتب مشروط و مقید کردن خطاب مهم است (همان، جلسه ۲۵).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۴-۲. معذوریت به سبب عدم التفات

هرچند از نظر امام خمینی علیه السلام خطاب در هر صورت فعلی است، ولی این شخص در مخالفت این خطاب فعلی در موارد مثل عجز معذور است. ایشان در تبیین نظریه خود فرموده اند، از آنجا که قدرت و عجز در حکم مولا دخالتی ندارند، شارع این دو را در موضوع حکمش لحاظ نکرده است، بنابراین در فرض عجز و جهل نیز خطاب وجود دارد و خطاب در مورد عاجز و جاهل فعلی است. محقق عراقی علیه السلام نیز فرموده اند در مورد عاجز و جاهل خطاب فعلی وجود دارد (همان).

امام خمینی علیه السلام تصریح کرده اند در صورتی که مکلف ملتفت نباشد، هرچند خطاب همچنان عام و فعلی است، ولی مکلف از آن جهت که ملتفت نیست معذور است. بر اساس نظر محقق عراقی علیه السلام نیز چنین شخصی معذور است. امام خمینی علیه السلام علت این امر را فعلی بودن خطاب به وصف قانونیت بیان کرده اند، ولی بر اساس

نظر محقق عراقی (ره) می‌توان گفت علت این امر آن است که خطاب، مکلف را به سدّ باب عدم از ناحیه عدم التفات تحریک نمی‌کند. بنابراین در مورد عدم التفات، هم امام خمینی (ره) و هم محقق عراقی (ره) قائلند که خطاب متوجّه غیر ملتفت نیز می‌شود.

۳-۴. معذوریت به سبب انجام اهمّ در صورت تراحم

از نظر امام خمینی (ره) دو نوع معذوریت وجود دارد؛ یکی به سبب عدم التفات که بیان آن گذشت و دیگری که ناشی از تراحم است. مکلف در موارد تراحم، نسبت به عصیان یا امتثال اهمّ ملتفت است. ولی همچنان که حالات مکلف مانند علم و جهل، قدرت و عجز و اضطرار در متعلّق اوامر لحاظ نشده است، مواردی همچون تراحم نیز لحاظ نشده است، زیرا در مقام جعل، حکم به موضوعش تعلّق می‌گیرد و حالت تراحم در مرتبه بعد از آن قرار دارد و به مقام جعل حکم مربوط نیست. بنابراین در موارد تراحم چنان که خطاب اهمّ وجود دارد، خطاب مهمّ نیز موجود است و وجوب مهمّ به عدم انجام اهمّ مشروط نیست (همان).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

امام خمینی (ره) قائلند در صورتی که مکلف واجب اهمّ را انجام بدهد، در مخالفت با مهمّ معذور است؛ یعنی در عین اینکه نسبت به خطاب مهمّ، ملتفت است، در مخالفت با آن معذور است. معذور بودن در اینجا تنها به معنای عدم وجود تکلیف و امر می‌تواند باشد؛ زیرا با توجّه به این که قوام امر به بعث و تحریک و وادار کردن است، معنای امر به مهمّ دعوت به جمع بین ضدّین خواهد بود و معذور بودن مکلفی که مهمّ را ترک کرده است، معنا نخواهد داشت. بنابراین معذور بودن به معنای عدم وجود امر و تکلیف نسبت به مهمّ به خاطر اشتغال به اهمّ است؛ یعنی هر چند خطاب به مهمّ وجود دارد ولی متوجّه شخصی که به اهمّ اشتغال دارد نیست (همان).

این سخن همان بیان محقق عراقی (ره) در مورد ناقص بودن وجوب است؛ اینکه مکلف در صورت اشتغال به اهمّ، به سدّ باب عدم از ناحیه امر به اهمّ مکلف نیست و امر ندارد. امام خمینی (ره) برای بیان عدم وجود امر و تحریک، تعبیر معذوریت و محقق عراقی (ره) تعبیر وجوب ناقص را به کار برده است (همان).

به عبارت دیگر، راه حلّ وجوب تامّ و ناقص در موارد تراحم از قبیل تخصص است. وجوب ناقص در فرض تراحم، فاقد مقتضی است و خودش قصور دارد؛ یعنی شارع در فرض تراحم، به سدّ باب عدم متعلّق آن امر نکرده است (ر.ک: عراقی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۳۷۳-۳۶۵). مضمون سخن امام خمینی علیه السلام در موارد تراحم نیز بیان گر همین مطلب است؛ اینکه در صورت اشتغال مکلف به اهمّ، هرچند خطاب به مهمّ وجود دارد، ولی مشروط و مقید نیست و مکلف نسبت به ترک مهمّ معذور است، همان معنای خروج تخصّصی را افاده می کند؛ یعنی خطاب وجود دارد، ولی اساساً شامل شخصی که به اتیان اهمّ مشغول است نمی گردد.

۴-۴. صحّت اتیان مهمّ بر فرض عصیان اهمّ

هم بر اساس بیان امام خمینی علیه السلام و هم طبق بیان محقق عراقی علیه السلام، مکلف صرفاً در صورتی که به اهمّ مشغول بوده و بدین جهت از انجام مهمّ عاجز باشد، در ترک مهمّ معذور است و امر به سدّ باب عدم مهمّ نخواهد داشت. علّت معذوریت نیز آن است که چنین امری به معنای تکلیف به غیر مقدور است. بر این اساس در صورتی که مکلف امر به اهمّ را عصیان کند، نسبت به ترک مهمّ معذور نخواهد بود؛ زیرا تنها فرضی که از دامنه تکلیف مهمّ به صورت تخصّصی خارج است، صورتی است که مکلف مشغول اتیان اهمّ باشد. حال اگر مکلف امر به اهمّ را عصیان کند، نسبت به اتیان مهمّ عاجز نخواهد بود و امر به مهمّ بدون هیچ محذوری شامل او می گردد (قائینی نجفی، ۱۴۰۱، جلسه ۲۵؛ امام خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۳۰-۲۹؛ عراقی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۳۷۳-۳۷۱).



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

نتیجه گیری

مشهور علمای علم اصول قائلند هر خطابی به خطابات کثیر بر حسب تعداد مکلفان منحلّ می گردد. بر این اساس در موارد تراحم بین مهمّ و اهمّ نیز، دو خطاب جزیی که یکی ناشی از انحلال خطاب اهمّ و دیگری ناشی از انحلال خطاب مهمّ است، متوجّه مکلف خواهد بود. معنای این سخن آن است که تکلیف به ضدّین تعلّق گرفته و غیر مقدور است؛ زیرا مکلف تنها نسبت به اتیان یکی از این دو

خطاب قدرت دارد و در صورتی که مثلاً اهم را اتیان کند دیگر قدرت بر اتیان مهم را نخواهد داشت.

برای دفع این محذور، راه حل ترتب ارائه شده است. از آنجا که منشأ اشکال در امر به ضدین، تراحم اهم و مهم است، راه حل تراحم منتفی دانستن تراحم است. تراحم فقط در صورتی شکل می گیرد که هر دو امر به صورت مطلق و در عرض یکدیگر باشند، ولی اگر دو امر در طول یکدیگر باشند؛ یعنی امر به اهم، مطلق و امر به مهم مشروط به اراده عصیان اهم باشد، تراحمی وجود نخواهد داشت. بر این اساس قائلان به تراحم معتقدند چاره ای جز حمل خطاب بر خلاف ظاهر و تصرف در مقام تشریع وجود ندارد؛ یعنی باید پذیرفت که خطاب مهم به عصیان دلیل اهم مقید است و دو خطاب در طول یکدیگر قرار دارند.

در مقابل، محقق عراقی علیه السلام و امام خمینی علیه السلام راه حل دیگری ارائه کرده اند که بر اساس آن دو خطاب در عرض یکدیگر تصویر می شوند و نیازی به مقید کردن خطاب مهم وجود ندارد. بررسی این دو راه حل و مقایسه آن دو با یکدیگر نشان می دهد این دو نظریه از یک آبشخور برخوردارند و تنها با تعابیر متفاوتی ارائه گردیده اند.



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

محقق عراقی علیه السلام وجوب را به دو قسم تام و ناقص تقسیم کرده اند. وجوب تام، وجوبی است که سد همه ابواب عدم آن، مطلوب شارع است، ولی وجوب ناقص، این گونه نیست و در آن سد برخی از ابواب عدم متعلق تکلیف مطلوب است و سد برخی دیگر مطلوب نیست. بر این اساس راه حل ایشان در مورد تراحم، تصویر یک وجوب تام و یک وجوب ناقص در عرض یکدیگر است؛ اهم، از وجوب تام و مهم از وجوب ناقص برخوردار است.

امام خمینی علیه السلام به طور کلی خطابات شارع را قانونی می دانند. منظور ایشان از قانونی بودن خطاب این است که تکلیف شارع به طبیعت تعلق گرفته است و شارع تنها یک حکم و قانون دارد. بنابراین در ادله احکام، فرض تراحم، همچون سایر حالات مکلف توسط شارع لحاظ نشده است. بر این اساس، راه حل ایشان نیز در مورد تراحم تصویر دو وجوب در عرض یکدیگر است. حال که شارع تنها یک حکم

دارد و حکم به احکامی جزئی به عدد تعداد مکلفان منحل نمی‌گردد، اساساً دو حکم جزیی شخصی وجود ندارد تا با یکدیگر تراحم داشته باشند و محذور امر به ضدّین رخ دهد. حال که تنها یک خطاب عمومی وجود دارد و مخاطب آن عموم مکلفان هستند، همین که امکان انبعاث نسبت به برخی از افراد وجود داشته باشد، لغویت و استهجانی در کار نخواهد بود.

هم راه حلّ محقق عراقی^۱ و هم راه حلّ امام خمینی^۲ از قبیل تخصّص است و نسبت به ترتّب که از قبیل تخصّص است از تقدّم برخوردار است. در فرض تراحم، وجوب ناقص، فاقد مقتضی است و خود قصور دارد؛ یعنی شارع در صورت اتیان اهمّ، به سدّ باب عدم متعلّق مهمّ امر نکرده است. قانونی بودن خطاب و اینکه در صورت اشتغال مکلف به اهمّ، از سویی، خطاب به مهمّ وجود دارد و مشروط و مقید نیست و از سویی دیگر، مکلف نسبت به ترک مهمّ معذور است نیز، تنها با خروج تخصّصی سازگار است.

با توجه به این که قوام امر به بعث و برانگیزانه بودنش است، اگر نسبت به مکلفی که در حال اتیان اهمّ است، امر به مهمّ وجود داشته باشد، محذور دعوت به جمع بین ضدّین شکل خواهد یافت و معذور بودن مکلفی که مهمّ را ترک کرده است، معنا نخواهد داشت. بنابراین معذور بودن صرفاً به معنای عدم وجود امر و تکلیف نسبت به مهمّ به خاطر اشتغال به اهمّ می‌تواند باشد. بنابراین هر چند خطاب به مهمّ وجود دارد، ولی از ابتدا شامل شخصی که به اتیان اهمّ مشغول است نمی‌گردد؛ یعنی تخصّصاً چنین شخصی مشمول آن نیست.

همچنین، هم بر اساس بیان امام خمینی^۳ و هم طبق بیان محقق عراقی^۴، مکلف در صورت عصیان امر به اهمّ، نسبت به ترک مهمّ معذور نخواهد بود؛ زیرا تنها فرضی که از دامنه تکلیف مهمّ به صورت تخصّصی خارج است، صورتی است که به جهت اشتغال به اهمّ از انجام مهمّ عاجز باشد. حال اگر مکلف امر به اهمّ را عصیان کند، شمول امر به مهمّ نسبت به وی محذور تکلیف به غیر مقدور و عجز نسبت بدان را نخواهد داشت؛ زیرا اساساً میان اهمّ و آن حصه از مهمّ که مقارن با عدم قصد ازاله است، تراحمی وجود ندارد.



فهرست منابع

- قرآن کریم

۱. امام خمینی، روح الله، ۱۴۱۵ق، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۱، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع).
۲. امام خمینی، روح الله، ۱۴۲۰ق، معتمد الأصول، تقریرات: محمد فاضل موحّدی لنکرانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع).
۳. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، ۱۴۰۹ق، کفایة الأصول، ج ۱، قم، موسسه آل البيت (ع).
۴. خمینی، سیدحسن، ۱۴۰۰ش، خطابات قانونیه، تحقیق، تنظیم و نگارش: سید محمود صادقی و محمود شهیدی، ج ۱، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)).
۵. خویی، ابوالقاسم، ۱۴۲۲ق، محاضرات فی أصول الفقه، تقریر: محمد اسحاق فیاض، ج ۱، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي (ع).
۶. خویی، سید ابو القاسم موسوی، ۱۴۱۸ق، موسوعة الإمام الخوئي، محقق: پژوهشگران مؤسسه إحياء آثار آية الله العظمى خويي، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي (ع).
۷. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۸۸ش، الوسيط في اصول الفقه، ج ۴، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
۸. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۴۱۴ق، المحصول في علم الأصول، تقریر: محمود جلالی مازندرانی، ج ۱، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
۹. شیرازی، میرزا محمدحسن بن محمود، ۱۴۰۹ق، تقریرات آية الله المجدد الشيرازي، تقریر: مولی علی روزدری، قم، موسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
۱۰. صدر، محمدباقر، ۱۴۱۷ق، بحوث في علم الأصول، تقریر: محمود هاشمی شاهرودی، ج ۳، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت (ع).
۱۱. عراقی، ضیاءالدین، ۱۴۱۷ق، نهاية الأفكار، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامي (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۱۲. فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۹۹ش، خطابات قانونیه مهم ترین ابتکار اصولی امام خمینی (ع)، تقریر و تحقیق: مهدی اعلانی، ج ۱، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
۱۳. فرهادیان، عبدالرضا، ۱۳۹۵ش، خطابات قانونیه از دیدگاه امام خمینی (ع) و مشهور اصولیان، ج ۱، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ع)).

مشق

سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۱۴. قائینی نجفی، محمد، ۱۴۰۱ ش، خارج اصول فقه،

<https://www.qaeninajafi.ir/osul/osul1400-01.html>

۱۵. گرامی، محمد علی، پژوهش‌های گفتاری، ۱۳۸۶ ش، خطابات قانونیه [مجموعه مصاحبه: مصاحبه با محمدعلی گرامی، صص ۶۴-۳۷؛ مصاحبه با صادق لاریجانی، صص ۲۰۰-۱۸۳؛ مصاحبه با سید مصطفی محقق داماد، صص ۹۹-۱۱۷؛ مصاحبه با سید احمد مددی، صص ۱۵۷-۱۱۷]، چ ۲، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - دفتر قم.

۱۶. مظفر، محمدرضا، ۱۴۳۰ق، أصول الفقه، چ ۵، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعة المدرسين بقم.

۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۸ق، انوار الأصول، تقرير: احمد قدسی، چ ۲، قم، مدرسه الامام علي بن ابي طالب.

۱۸. نائینی، محمد حسین، ۱۳۷۶ ش، فوائد الأصول، تقرير: محمدعلی کاظمی خراسانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۹. نورمفیدی، سید مجتبی، ۱۳۹۳ ش، بررسی خطابات قانونیه، چ ۱، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار.

مقالات

۲۰. آهنگری، احسان؛ سعدی، حسین علی؛ «نگاهی به آثار نظریه عدم انحلال خطابات قانونیه در فقه معاملات»، پژوهش‌نامه فقه اجتماعی، سال نهم، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ ش، صص ۸۹-۱۱۰.

۲۱. حسنی، ابوالحسن؛ «تعلق خطابات شرعی سیاسی به مکلف سیاسی بر اساس نظریه خطابات قانونی امام خمینی»، مطالعات انقلاب اسلامی، شماره، زمستان ۱۳۸۸ ش، صص ۴۳-۶۲.

۲۲. خلف‌خانی، علی؛ راغبی، محمدعلی؛ «بررسی نظام‌مندی فقهی مبتنی بر نظریه خطابات قانونی»، حکومت اسلامی، شماره ۹۵، بهار ۱۳۹۹ ش، صص ۹۵-۱۱۲.

۲۳. درایتی، حمید؛ شاکری، بلال؛ «نظریه ی خطابات قانونی؛ افقی تازه در تحلیل ماهیت حکم شرعی»، فقه و اصول (دانشگاه فردوسی مشهد)، شماره ۱۱۷، تابستان ۱۳۹۸ ش، صص ۹-۲۴.

۲۴. راغبی، محمد علی؛ صدوقی، امین؛ «بررسی فقهی حقوقی پیامدهای نظریه خطابات قانونیه در معاملات»، پژوهشنامه متین، شماره ۸۵، زمستان ۱۳۹۸ ش، صص ۳۷-۵۵.

۲۵. راغبی، محمدعلی؛ خلف‌خانی، علی؛ علوی و سوقی، سیدیوسف؛ «نظریه خطابات قانونی و نقش آن در فقه اجتماعی»، جستارهای فقهی و اصولی، سال ششم، شماره ۲۰، پاییز ۱۳۹۹ ش، صص ۳۳-۵۶.



سال دوم | شماره چهارم
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۲۶. راغبی، محمدعلی؛ صدوقی، امین؛ «درآمدی تحلیلی به نظریه خطابات قانونی امام خمینی (ع) و پیامدهای آن در فقه عبادات مقاله»، فقه و اصول (دانشگاه فردوسی مشهد)، شماره ۱۲۸، بهار ۱۴۰۱ ش، ص ۱۱۹-۱۰۵.
۲۷. راغبی، محمدعلی؛ صدوقی، امین؛ «نظریه ی خطابات قانونیه امام خمینی (ع) و پیامدهای آن در فقه سیاسی»، حکومت اسلامی، شماره ۹۳، پاییز ۱۳۹۸ ش، ص ۲۴-۵.
۲۸. رفیعی علوی، سید احسان؛ نوروزی، محسن، «نظریه هنجاری دادرسی اساسی: بازخوانی ظرفیت قانون‌گذاری بر اساس نظریه خطابات قانونیه»، فلسفه حقوق، دوره اول، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱ ش، ص ۱۳۰-۱۰۵.
۲۹. زارچی‌پور، علی‌اکبر؛ «بررسی تاثیر نظریه ی خطابات قانونی مرحوم امام خمینی (ره) در بحث اشتراط قدرت در تکالیف»، بلاغ مبین، شماره ۵۸ و ۵۹، بهار و تابستان ۱۳۹۸ ش، ص ۱۷۳-۱۵۳.
۳۰. سبحانی تبریزی، جعفر؛ «الخطابات القانونية ودورها فی مسائل الاصولية»، پژوهش‌های اصولی، شماره ۱۷، تابستان ۱۳۹۲ ش، ص ۱۴-۷.
۳۱. سلطانی، عباسعلی؛ بلالی، محمدهادی؛ «تقویت ارکان نظام مردم‌سالاری دینی با تکیه بر نظریه خطابات قانونی امام خمینی (ع)»، پژوهشنامه متین، شماره ۹۱، تابستان ۱۴۰۰ ش، ص ۱۰۹-۸۳.
۳۲. سلیمانی امیری، حسین؛ محمدی، سیدمهدی؛ «کنکاش در اثربخشی دو نظریه قضایای شرطیه و خطابات قانونیه بر پذیرش انحلال»، شماره ۵، بهار ۱۴۰۱ ش، ص ۷۸-۴.
۳۳. قدک، سجاد، «تأثیر نظریه خطابات قانونیه امام خمینی (ع) در فقه قانون‌گذاری»، فرهنگ پژوهش، شماره ۴۰، زمستان ۱۳۹۸ ش، ص ۱۶۴-۱۳۵.
۳۴. لک‌زایی، نجف؛ جلالی اصل، هادی؛ «تأثیرات نظریه خطابات قانونی امام خمینی (ع) بر انقلاب اسلامی»، حکومت اسلامی، شماره ۹۲، تابستان ۱۳۹۸ ش، ص ۱۳۴-۱۱۴.
۳۵. منافی، سید حسین؛ مغیثه، غلام‌رضا؛ حسنی، سیدرضا؛ «اصل تقدّم تخصّص، در دوران میان تخصّص و تخصّص»، پژوهش‌نامه اصول فقه اسلامی، سال دوم، شماره ۲، ۱۳۹۸ ش، ص ۱۱۸-۸۹.

